

اگر خائن مجازات نشود خادم و صحیح العمل نمیتوان پیدا کرد

(۲۳۳)

.☆.

قانع چونشد خطایش اثبات کنید
بر کیفر آن خطا مجازات کنید

اول بخطا پیشه مماشات کنید
اثبات جو شد خطا بحکم قانون

(۲۳۴)

.☆.

بگذشته بدی زحد چه میباشد کرد
بالینهمه دیو و دد چه میباشد کرد

با اینزه و رسم بد چه می باید کرد
پرگشته محیط ما ز دیو و دد و دام

(۲۳۵)

.☆.

هر قول که میدهد فراموش کند
گر دولت ما بعرف حق گوشر کند

هر کس می بی حقیقتی نوش کند
یک رشته حقیقت آشکارا گفتم

(۲۳۶)

.☆.

آسوده و شاد جان غمناک کند
از عدلیه قطع دست نا پاک کند

آن کیست که پرده خطا چاک کند
با حربۀ برنده قانون امروز

(۲۳۷)

.☆.

با کار خطا شبیه در افکار نمود
آخر بخطای خویش اقرار نمود

آن اهل خطا که با خطا کار نمود
بر رغم مدافعین بیگانه پرست

موقعیکه شماره ۳۲ از سال دوم طوفان توقیف گردید بعوض آن شماره اول

روزنامه پیکار را که صاحب امتیاز آن آقای موسوی زاده بوده اند منتشر ساخت و رباعی
زیرا بمناسبت سرمقاله همان روزنامه (حراج در وزارتخانه ها) درج نمود و پس از

انتشار این روزنامه هم توقیف شد که بعوض آن برای مشترکین روزنامه طوفان شماره
۱ روزنامه قیام فرستاده شد

(۲۳۸)

.☆.

ما را بعدوز فقر محتاج کنند
بیاچوب هوای نفس حراج کنند

آنانکه ز بس خزانه تاراج کنند
دیگر زچه شغل دولتی را دایم

(۲۳۹)

...

بمناسبت قتل مرحوم عشقی سروده

ویرانه ما از ستم آباد نشد

بکدم دل ما غمزدگان شاد نشد

دادند بسی براه آزادی جان
اما چه نتیجه ملت آزاد نشد
(۲۴۰) ☆.☆.

افسوس که دشمنان دلم خون کردند
یاران کهن محنتم افزون کردند
مارا رققا بجرم دیوانه گری
از دایره عاقلان بیرون کردند
(۲۴۱) ☆.☆.

روزی به نبرد صف شکستن باید
بر خصم ره فرار بستن باید
روزد گری بقصد یک حمله سخت
از موقع خود عقب نشستن باید
(۲۴۲) ☆.☆.

خیزید و چه شیر شریزه اقدام کنید
خفتان پلنگ زیب اندام کنید
هر جا نگرید گریک خونخوار بر ا
با حربۀ انتقام اعدام کنید
(۲۴۳) ☆.☆.

ای سست عقیده سخت شادی دیگر
خرسند ز رای اعتمادی دیگر
خواهی چو بر ادرت مهیا سازی
از بهر وطن قرار دادی دیگر
(۲۴۴) ☆.☆.

از بهر مجازات و مکافات وزیر
قانع نشوم بنفی و اثبات وزیر
اینست که از پلارلمان باید خواست
بگذشتن قانون مجازات وزیر
(۲۴۵) ☆.☆.

ای غافل نشناخته زنگی از حور
وز جهل نداده فرق ظلمت از نور
عالم همه پر صدا ولی گوش تو کر
دنیا همه با ضیا ولی چشم تو کور
راجع بسردار سپه
(۲۴۶)

اسرار نهفته گر نکفتی بهتر
وین راز نکفته گر نهفتی بهتر
کز بهر زمامدار امروزی نیست
سرمایه ای از پوست کلفتی بهتر
(۲۴۷) ...

راجع بهعاون وزارت دادگستری

این خانه ویرانه که تانفخه صور
چون جغد کند در آن نشیمن منصور

- عدلیه بود باسم وظالمیه برسم
(۲۴۸)
- برعکس نهند نام زنی کافور
...
ای مرد جوان تجربه از پیر بگیر
در دست یلی قبضه شمشیر بگیر
با جرئت شیر از دهن شیر بگیر
...
طوفان بشنو چو نی نوای تبریز
با جبهه نای و قامت چنگ چونی
(۲۴۹)
- وز دیده بیار خون برای تبریز
کن ناله برای نینوای تبریز
...
(۲۵۰)

صندوق انتخابات

- صندوق دهن بسته درش چون شد باز
آرامت فقط طایر اقبال و همه
(۲۵۱)
- افکند میان این و آن غلغله از
گویند بفرق ما نشیند این باز
...
ای دل تو همیشه راه حق پوی و مترس
کن پیشه خویش پاکی و چون طوفان
(۲۵۲)
- با مسلك حق رضای حق جوی و مترس
با داخله و خارجه حق گوی و مترس
...
دهقان پسر کارگری کهنه لباس
با پای برهنه راضی از دست و چکش
(۲۵۳)
- خونریزی و اغتشاش شد جالس فارس
ای وای بفارسی از این فارس فارس
...
شهباده آزاده چو شد حارس فارس
بس تاخت بفارس از ره جور فرس
(۲۵۴)
- وز خون عدو خضاب می باید و بس
امروز دگر شتاب می باید و بس
...
در مملکت انقلاب می باید و بس
خواهی تو اگر شوی موفق فردا
(۲۵۵)
- در باغ چو من نام نکو خواهد و بس
از دولت اشک آبرو خواهد و بس
...
گل نیست دلم که رنگ و بو خواهد و بس
با خاک نشینی نکند ناله و آه

- (۲۵۶) ...
 با کج روی خلق جعلق خوش باش
 دی با سیه و سفید اگر خوش بودی
- (۲۵۷) ...
 امروز که گشته هر غمینی دلخوش
 تبریک صمیمانه خود را طوفان
- (۲۵۸) ...
 تنها نه منم غمین برای دل خویش
 آن را که تو شاد کام می پنداری
- (۲۵۹) ...
 ای خامه راست رو حقیقت جو باش
 گر سر ببرندت ز حقیقت گوئی
- (۲۶۰) ...
 در بیشه دهر شیر با دندان باش
 گر شام کند خار چمن خون بدلت
- (۲۶۱) ...
 ایدوست بفکر جنگ جوئی کم باش
 با هر که زنی لاف محبت بکروز
- (۲۶۲) ...
 از درد و غم زمانه افسرده مباش
 ور گردش آسمان زمینت بزند
- (۲۶۳) ...
 در پای گلی شبی نهاده سر خویش
 آن گاه چو مرغ در قفس با اندوه
- (۲۶۴) ...
 چون عامل ماضی است منصور الملک
 در داخله قاضی است منصور الملک
- ...
 با کشمکش گنبد ازرق خوش باش
 امروز بکابینه ابلق خوش باش
- ...
 وز مقدم نوز جهان مینوش
 تقدیم کند بتوده زحمت کش
- ...
 کس نیست که نیست مبتلای دل خویش
 او داند و درد بی دواى دل خویش
- ...
 با خوردن خون دل حقیقت گو باش
 با دشمن و دوست یکدل و بیکرو باش
- ...
 هم پیشه پنجه هنرمندان باش
 چون غنچه صبحدم دمی خندان باش
- ...
 در صلح عمومی علم عالم باش
 مردانه وثابت قدم و محکم باش
- ...
 وز کج روی سپهر آزرده مباش
 چون مردم سر گشته کله خورده مباش
- ...
 دادم بچمن آب ز چشم تر خویش
 کردم سر خویش را بزیر پر خویش

- ملت زهر آن شقی که ناراضی بود
(۲۶۵)
- دیدیم که راضی است منصورالملك
...
- از يك طرفی مجلس ما شیک و قشنگ
قانون و حکومت نظامی و فشار
(۲۶۶)
- این است حکومت شتر گاو پلنگ
...
- آن رند دغل باز که با مکر و حیل
دیدی که چسان عاقبت اندر مجلس
(۲۶۷)
- کابینه اگر بود ز بحران تعطیل
اما به رئیس الوزرا يك دو نفر
(۲۶۸)
- رباعی مستزاد
- دانی که بود سپید رو نیک عمل
پیش رفقا
- یا کیست سیه نام در انظار ملل
از حب طلا
- آن کارگری که میخورد زان جوین
باز حمت دست
- (۲۶۹)
- ما در بدر از خانه خرابی شده ایم
ای صاحب مال و مالک کاخ جلال
(۲۷۰)
- با ما منشین که انقلابی شده ایم
...
- از روز ازل عاشقی آموخت دلم
تا خاک مرا دهد بیاد آتش عشق
(۲۷۱)
- از عشق چو شمع شعله افروخت دلم
از دیده نریخت آب تا سوخت دلم
...
- من حسرت آب زندگانی نخورم
چون زندگیم غم جهان خوردن بود
(۲۷۲)
- در خوان جهان جز کف نانی نخورم
مردم که دگر غم جهانی نخورم
...
- ما زاده کیتباد و کیکاروسیم
در تحت لوای شیر و خورشید ای لرد
- جان باختگان وطن سیروسیم
آزاد ز بند انگلیس و روسیم

- (۲۷۳) ... ما قواعد متانت از کف ندهیم
 با بند صحیح رفقا گاه مثال
- (۲۷۴) ... ما گوش بگفتار مزخرف ندهیم
 ما پاسخ هر ناقص و اجوف ندهیم
- (۲۷۵) ... عمریست که برعاطفه مفتون شده‌ایم
 زانو زده در برابر کرسی عدل
- (۲۷۶) ... این نکته مسلم خواص است و عوام
 این سلطنت هنود را هست قوام
- (۲۷۷) ... بدبختی ایران زد و تن یافت دوام
 آن دولت انگلیس را بود وثوق
- (۲۷۸) ... روزی است که اقدام غیورانه کنیم
 و آن کاخ که آشیانه فتنه بود
- (۲۷۹) ... از پیرو جوان جنبش مردانه کنیم
 با آلت انتقام ویرانه کنیم
- (۲۸۰) ... چون سایه سرو خاک افتاده منم
 بی چیز و تهی دست و گدازاده منم
- (۲۸۱) ... از بسکه چوسرو چمن آزاده منم
 گرعیب نبود راستی پس از چیست
- (۲۸۲) ... تهری بهوس گرد جهان گردیدم
 سرمایه زندگی همین بود که من
- (۲۸۳) ... يك عمر به بند آز پا بسته شدیم
 اينك پی مرگ ناگهانییم دوان
- (۲۸۴) ... تا چند ز آه سینه دل چاک شوم
 این آتش و آه و آب چشمم باقیست
- (۲۸۵) ... چون موج هزار زبر و بالا گشتم
 خون خوردم و متصل بدریا گشتم

- (۲۸۲) آن خم که بود مدام در جوش منم
در حلقه رندان خراباتی خویش
آن مرغ که شد بشام خاموش منم
آن پاك نشین خانه بر دوش منم
- (۲۸۳) آنروز که حرف عشق بشنفت دلم
از بسکه خزان نا مرادی دیدم
شب تا بسحر میان خون خفت دلم
صد بار بهار آمد و نشکفت دلم
- (۲۸۴) بادشمن و دوست گرشدی نرم چوموم
با خصم هماره باش سر سخت چوسنک
چون نقش نگین شوی مکن شرم چوموم
بادوست همیشه باش دل نرم چوموم
- (۲۸۵) ما یکسر مو بکس دو روئی نکنیم
چون پیش کنیم خورده گیری اما
باراست روان دروغگوئی نکنیم
بالحن درشت عیب جوئی نکنیم
- (۲۸۶) آن روز که ره بشادی و غم بستم
فریاد اثر نداشت گشتم خاموش
در بر رخ نا محرم و محرم بستم
فریاد رسی نیافتم دم بستم
- (۲۸۷) تا درس محبت تو آموخته ایم
بی جلوه شمع رویت از آتش غم
در خرمن عمر آتش افروخته ایم
عمریست که پروانه صفت سوخته ایم
- (۲۸۸) عمری بدهان راست گوشت زدیم
رفت آبروی کشور جهشید بیاد
وز راه کژی بشیر انگشت زدیم
بس آتش کین بخاک زرتشت زدیم
- (۲۸۹) از رنگ افق من آتشی می بینم
اما پس از این کشمکش امروزی
در خلق جهان کشمکشی می بینم
از بهر بشر روز خوشی می بینم
- (۲۹۰) يك عمر چو جغد نوحه خوانی کردیم
جان کندن تدریجی خود را آخر
نفرین باساس زندگانی کردیم
تبدیل بمرک ناگهانی کردیم

- (۲۹۱) ... با دست تھی پا بسر تخت زدیم
بگریخت زدست من و دل طالع و بخت
- (۲۹۲) ... وز مسلك خویشتن تحاشی نکنیم
اینست که تازه بت تراشی نکنیم
- (۲۹۳) ... از آب رزان آتش دل تیز کنیم
وز هر چه بغیر باده پرهیز کنیم
- (۲۹۴) ... با دست تھی پای بر افلاك زدیم
چون غنچه گل جامه جان چاك زدیم
- (۲۹۵) ... آن سبزه که ترك این چمن گفت منم
و آن غنچه لب بسته که از تنگدلی
- (۲۹۶) ... رخساره بسیلی ارغوانی کردیم
مردم بگمان که زندگانی کردیم
- (۲۹۷) ... چون لاله ز داغ آه غمناك زدیم
چون گل بچمن جامه جان چاك زدیم
- (۲۹۸) ... از گردش آسمان زمین گیر شدم
وی هر ك بیا ز زندگی سیر شدم
- (۲۹۹) ... بنشین که بشور چنك بر چنك زنیم
بر شیشه سالوس و ریاسنك زنیم
- آنروز که چون سروسر ازخاك زدیم
دیدیم چو دلتنگی مرغان چمن
آن سبزه که ترك این چمن گفت منم
و آن غنچه لب بسته که از تنگدلی
یکچند بمر ك سخت جانی کردیم
عمری گذرانندیم بمر دن مردن
آنروز که چون سبزه سر ازخاك زدیم
گشتیم چو غنچه بسکه ازغم دلتنك
هنكام جوانی بخدا پیر شدم
ای عمر برو که خسته کردی مارا
برخیز که تا باده گلرنك زنیم
چون دلشکنی کار ریا کارانست

- (۳۰۰) ****
تا چند کسل از غم بیهوده شویم
در زندگی آسوده نگشتیم چوما
- (۳۰۱) ****
بادیده سرخ و چهره زرد خوشم
یاران همه شادی ازدوا میطلبند
- (۳۰۲) ****
دارم سر آنکه عیش پاینده کنم
بگذارد اگر باد حوادث چونگل
- (۳۰۳) ****
با فکر قوی گرسنه چون شیر منم
جز خون نخورم زدست هر دشمن و دوست
- (۳۰۴) ****
با علم و عمل اگر مهیا نشویم
نادانی و بندگیست توام بخدای
- (۳۰۵) ****
بس جان ز فشار غم بدوران کردیم
القصه در این جهان بمردن مردن
- (۳۰۶) ****
از دست تو ما ساغر صهبا زده ایم
دنیا چو نبود جای شادی زین رو
- (۳۰۷) ****
آنروز که ما و دل ز مادر زادیم
در لجه این محیط پر حلقه و دام
- (۳۰۸) ****
تا بر سر حرص و آرزو پا زده ایم
لب خند بدستگاه دنیا زده ایم
- تاکی بهوای نفس آلوده شویم
مردیم که از دست غم آسوده شویم
- با سینه گرم و ناله سرد خوشم
تنها منم آنکه با غم و درد خوشم
- جبران گذشته را در آینده کنم
يك صبح بكام دل خود خنده کنم
- وز چار طرف بسته زنجیر منم
در معرکه چون برهنه شمشیر منم
- همدوش بمردمان دنیا نشویم
ما بنده شویم گر که دانا نشویم
- پیراهن صبر از تن عریان کردیم
يك عمر بنام زندگی جان کردیم
- بر فرق فلک ز بیخودی پا زده ایم
غم نیست که پشت پا بدنی زده ایم
- دایم ز فشار درد و غم ناشادیم
آزادولی چو ماهی آزادیم

- باکشتی طوفانی بشکسته خویش
(۳۰۹) ****
شادیم از آنکه دل بدریازده ایم
- روزیکه بکار زندگی دست زدیم
(۳۱۰) ****
در عالم نیستی دم از هست زدیم
اورنگ فلک نبرد چون در خور ما
- ما بیرق صلح کل بر افراشته ایم
(۳۱۱) ****
در سایه این دواصل پنداشته ایم
القصه سعادت بشر را یکبار
- آنروز که پابند جنون گردیدیم
(۳۱۲) ****
از دایره عقل برون گردیدیم
صید از دهن شیر گرفتیم اما
در پنجه عشق تو زبون گردیدیم
- در آتیه گر فکر نماینده کنیم
(۳۱۳) ****
ایجاد و بنا دولت پاینده کنیم
بگذشته گذشت و حال نبود فرصت
خوبست که اندیشه آینده کنیم
- یک چند گرفتار خطر گردیدیم
(۳۱۴) ****
باگفتن حق کرد ضرر گردیدیم
گوش شنوا نداشت کس گشتم گنگ
فریاد ز بسکه بود کر گردیدیم
- من حسرت آب زندگانی نخورم
(۳۱۵) ****
وز خوان جهان جز کف نانی نخورم
چون زندگیم غم جهان خوردن بود
مردم که دگر غم جهانی نخورم
- امروز بهر طریق ما راه رویم
(۳۱۶) ****
آهسته و بی سر و صدا راه رویم
تا باز بیای خود نیفتیم بچاه
از روی خرد دست و عصا راه رویم
- روزیکه ز دل بانگ خبر دار ز نیم
هر کس که بود ناقض قانون او را
صد طعنه بسالار و بسردار ز نیم
(منصور) بود گر همه بردار ز نیم

(۳۱۷)

ما دایره کثرت و قلت هستیم
تو در طلب حکومت مقتدری

ما آینه عزت و ذلت هستیم
ما طالب اقتدار ملت هستیم

(۳۱۸)

ما طعنه زن مقام مردی نشویم
اما نبود گناه در پیش عموم

چون باد اسیر هرزه گردی نشویم
گر معتقد قدرت فردی نشویم

(۳۱۹)

با دولت نو رسم کهن می گویم
نا دیده زخوب و بدترانیم سخن

عیب دگران و خویشتن میگویم
از دیده همیشه من سخن می گویم

(۳۲۰)

از بسکه به پیش این و آن مبتداییم
آنها همه بی قرار حرف و املند

چون شمع ز آتش درون مشتعلیم
ما جمله در انتظار کار و عملیم

(۳۲۱)

چندی ز هوس باده پرستی کردم
چون پای امیدواریم خورد بسنگ

می خوردم و از غرور مستی کردم
دیدم که عبت دراز دستی کردم

(۳۲۲)

باید ز کژی براستی میل کنیم
بد بختی اگر بود قوی تر از سیل

اصلاح کژی ز صدر تا ذیل کنیم
با زور عموم دفع آن سیل کنیم

(۳۲۳)

در موسم گل طرف چمن میخوام
دیروز دلم شکست و کردم توبه

باخویش گلی غنچه دهن میخوام
و امروز دل توبه شکن میخوام

ماده تاریخ ذیل را بمناسبت قتل میرزاده عشقی مدیر روزنامه قرن بیستم و شاعر شهید آزادیخواه ایران سروده است :

(۳۲۴)

☆.☆

دیو مهیب خود سری چون زغضب گرفت دم
 امنیت از محیط ما رخت به بست و گشت گم
 حربۀ وحشت و ترور کشت چو میرزاده را
 سال شهادتش بخوان (عشقی قرن بیستم) ۱۳۴۲

(۳۲۵)

رباعی مستزاد

با آنکه بودم وجد نعمت دهقان
 با آنکه بودم بجز رحمت دهقان
 با اجرت کم
 با رحمت خود اسیر زحمت زارع
 سر تا بقدم
 از مالک جور
 با نعمت خود دچار نعمت دهقان
 زارباب ستم

(۳۲۶)

☆.☆

از آذیر هیز و امیری میکند
 در جامعه گرتو سرفرازی خواهی
 با گرسنگی سخن زسیری میکند
 از پای فتاده دستگیری میکند

(۳۲۷)

☆.☆

طوفان می نسیان پس از این نوش مکن
 خواهی چو صلاح حال مستقبل را
 فحش عرب و حرف عجم گوش مکن
 ایام گذشته را فراموش مکن

(۳۲۸)

☆.☆

ای ملت آرین وفا داری کن
 اکنون که بیحر ناز و نعمت، غرقی
 در خدمت نوع خود فداکاری کن
 قحطی زدگان روس را یاری کن

(۳۲۹)

☆.☆

در مرز عجم دلت ایرانی بین
 دایم سر سروران اسلامی را
 در ملک عرب محو مسلمانی بین
 پا مال تجاوز بریتانی بین

(۳۳۰)

☆.☆

آثار محن از در و دیوار بین
 هر دسنة ای از مردم اینکشور را
 فریاد ز کار دارو بیکسار بین
 سرگشته اضطراب افکار بین

(۳۳۱)

جور وستم جهان ستانان دیدن
با دیده توان مرک جوانان دیدن

تا چند توان بنان-وانان دیدن
تا کی بهوای زندگی در پیری

(۳۳۲)

می بادل شاد و جان خرسند بزن
دندان بجگر گذار و لبخند بزن

با نخل خوشی همیشه پیوند بزن
گر بر تو زمانه یاک دمی سخت گرفت

(۳۳۳)

بر مملکت انقلاب را چیره بین
چون روی خطا کنندگان تیره بین

ای دیده دو چشم فتنه را خیره بین
در آینه رنگ افق ایران را

(۳۳۴)

بی دغدغه بازی بدم شیر مکن
خواهی که ندیده ای تو تعبیر مکن

گر تکیه کنی بر دم شمشیر مکن
خواهی که شود طالع بیدارت یار

(۳۳۵)

بگذشته گذشت صحبت از حالیه کن
چشمی بقرار بانک با مالیه کن

ای توده عمل با همم عالیه کن
گر علت ورشکستگی می خواهی

(۳۳۶)

تا صلح شود بچنگ آهنک مکن
با مرک بساز و با کسی چنگ مکن

هرگز دل کس را بعث تنک مکن
هر چند که نیست زندگی غیر از چنگ

* * *

(۳۳۷)

بر شیشه ارباب و فاسنک مزین
بیهوده بروی دوستان چنگ مزین

ایدل شکن آتش بدل تنک مزین
ایدوست پشت گرمی دشمن خویش

(۳۳۸)

در تشکیل کابینه مستوفی الممالک سروده

در آتیه کار بهتر از مانی کن
افکار عموم را ز خود راضی کن

ایدوست کلاه خویش را قاضی کن
فرصت مده از دست و بهر قیمت هست

(۳۳۹)

☆ ☆ ☆

دشمن چوشوی بشیر انگشت مزن
با مردم روزگار بی پشت مزن

ایدوست بدیوار کسی مشت مزن
تا دست دهد حرف حساب خود را

(۳۴۰)

☆☆☆

گر راست نشد نشانه تیرش کن
بارشته دوستی بزنجیرش کن

یاریکه کج و دوروست شمشیرش کن
ور دشمن يك رنگ تو چون شیر بود

(۳۴۱)

☆☆☆

بر صلح و صفا ستیزه را چیره بین
از ابر سیاه قیرگون تیره بین

ای دیده دو چشم فتنه را خیره بین
رنگ افق سیاست ایران را

(۳۴۲)

☆ ☆ ☆

وین بوالهوسان راهمه سنجیدم من
در هیچ زمان هیچ نفهمیدم من

يك عمر در این محیط گردیدم من
فهمیدم این بود که از این مردم

(۳۴۳)

☆☆☆

وز راه سلامت و خرد دور مشو
از شادی این دو روزه مغرور مشو

از باده کبر مست و منمور مشو
روزی دو جهان اگر بکام تو شود

(۳۴۴)

☆☆☆

چون مار نشسته روی گنج من و تو
با مال کنند دست رنج من و تو

اشراف عزیز نکته سنج من و تو
تا بیخس و جاهلیم يك سر تو و من

(۳۴۵)

☆☆☆

یکمرتبه شد پاك حساب من و تو
حاکی است ز سوء انتخاب من و تو

افسوس که از رای خراب من و تو
آراء لواسان چو بخوبی خوانند

(۳۴۶)

☆☆☆

دشمن بتو گر روی کند پشت تو کو
چون شانه مشاطه سر انگشت تو کو

ایدوست برای دست و پامشت تو کو
تا عقده گشای دل مردم کردی

(۳۴۷)

با آنکه ز فقر پاکبازیم همه
اشراف طمع کاراگر بگذارند

پیشدگران دست درازیم همه
با کثرت فقر بی نیازیم همه

(۳۴۸)

احزاب جهان راه نجانند همه
در کشور ما چون جنگ صنفی نبود

در جامعه باعث حیاتند همه
اینست که بی عزم و نیاتند همه

(۳۴۹)

دنیا که سعادتش بود مال همه
شهری که شرافتش برای همه نیست

از چیست که نیست شامل حال همه
ایوای و دو صدوای بر احوال همه

(۳۵۰)

باهم رفقا که یار و جفتند همه
شدراستی از خواندن آرا معلوم

بنشسته و گفتند و شنفتند همه
کز حيله بهم دروغ گفتند همه

(۳۵۱)

یکدسته که کاندید جدیدند همه
اکنون که ز رای خوانده گردیده دولت

سال و مه و هفته ها دویدند همه
ناچار سه ربع نا امیدند همه

.

(۳۵۲)

سردسته حزب هر چه هستند همه
افرادی اگر در آن میان یافت شود

سرتا بقدم خویش پرستند همه
از ساده دلی آلت دستند همه

(۳۵۳)

با دشمن اگر پاره کنی سلسله به
گر خارجه خوب باشد و داخله بد

وز دوست به پیش دوست آری کله به
از خارجه خوب بد داخله به

(۳۵۴)

در اول وهله پا فشردیم همه
از تفرقه بگسیخته شد چون صف ما

گوی سبق از زمانه بردیم همه
از مرتجعین شکست خوردیم همه

- (۳۵۵) ***
آن دسته که در نزد تو پیشند همه
آبد چو میان پای عمل میدانند
با حرف رفیق نوش و نیشند همه
یک سرب پی جلب نفع خوبشند همه
- (۳۵۶) ***
بی دوست شب فراق غم خوردن به
گر زندگی اینست که دل دارد و من
غم خوردن و دندان بدل افشردن به
صد بار ز زندگی بود مردن به
- (۳۵۷) ***
دیدی بخلاف عزم و تصمیم شدی
با اینهمه اظهار شهامت آخر
از حمله ارتجاع در بیم شدی
در پیش قوای خصم تسلیم شدی
- (۳۵۸) ***
زد چنک زمانه چنک بی تکلیفی
ای آه که آئینه این ملک خراب
شد باز شروع چنک بی تکلیفی
بگرفت دوباره زنک بی تکلیفی
- (۳۵۹) ***
ای کوه تو همسنگ غم و درد منی
ای آتش عشق از تو دلگرم شدم
وی گاه تو هم رنگ رخ زرد منی
چون مجمره سوز ناله سرد منی
- (۳۶۰) ***
خواهی تو چو مشت بسته راوان کنی
هر جا که سخن کنی تو بادقت باش
خود را ببر جامعه رسوا کنی
هشدار که اشتباه بی جا کنی
- (۳۶۱) ***
میکوش که پامال جهالت نشوی
ری مرکز دستان زبر دستانت
سر گشته وادی ضلالت نشوی
هشدار که بی اراده آلت نشوی
- (۳۶۲) ***
ای مرغ اسیر از چه کم حوصله ای
پرواز کنی بکام خود روز دگر
از بستن بال خویش پردر گله ای
پادشاه چنین شبی که در سلسله ای
- (۳۶۳) ***
آنرا که ز مهر خویش پرورده کنی
او را همه عمر بنده و برده کنی

- اقرار نماید بخداوندی تو
(۳۶۴) ****
- هر بنده که حاجتش بر آورده کنی
- آنانکه کنند با دو صد طنازی
(۳۶۵) ****
- یک لحظه به فابریک آدم سازی
- باوزرو و بال تا وزارت کردی
(۳۶۶) ****
- صدخانه خراب کردی اینخانه خراب
- دی عامل اختلاس اموال شدی
امروز چو بازار تو گردید کساد
(۳۶۷) ****
- دو شینه خداوند زر و مال شدی
چون تاجر ورشکسته دلال شدی
- هر کس بطریق خاص شدیار کسی
طوفان که بود مقصد او نفع عموم
(۳۶۸) ****
- یا بوالهوسانه محو دیدار کسی
هرگز نشود عبث طرفدار کسی
- امروز اگر خطا سراپا نکنی
رای تو قباله است آنرا ایدوست
(۳۶۹) ****
- از دست و کیل ناله فردا نکنی
هشدار برای دشمن امضا نکنی
- ای جعبه پریر دلربائی کردی
دوشینه چو یکبار شدی یار رقیب
(۳۷۰) ****
- دیروز خیال بیوفائی کردی
امروز ز عاشقان جدائی کردی
- ای روز سیاه من سیه تر کردی
ای چرخ ز گردش تو من پست شدم
(۳۷۱) ****
- وی دیده بخون دل شناور کردی
گر گردش اینچنین بود بر کردی
- ای توده گرفتار جهالت شده‌ای
هر کس که کنی و کیل گر جنس تو نیست
- کم گشته وادی ضلالت شده‌ای
بیچون و چرا بدان که آلت شده‌ای

صندوق انتخابات

(۳۷۲)

محفوظ کن سقیم و سالم شده ای	ای جعبه بخوبی وزشت حاکم شده ای
آرامگه خائن و خادم شده ای	با آنکه توئی پاک دل و پاک نهاد

(۳۷۳)

اسباب زیان و مایه سود توئی	ای جعبه مرا گوهر مقصود توئی
تا رای میان تست معبود توئی	هر منتظر الوکاله را ای صندوق

(۳۷۴)

در آخر عمر می فروشی اولی	در اول عشق باده نوشی اولی
با خوردن خون دل خموشی اولی	تادوره فترت است همچون خم می

(۳۷۵)

بی درد و غم ورنج و محن نیست کسی	آسوده در این دیر کهن نیست کسی
هنگام ضرر شریک من نیست کسی	یاران شرکاء موقع منفعتند

* *

یعنی کشک

موقعیکه یکی از دوستان فرخی (آقای رضای گلشن یزدی) برای خدا حافظی نزد وی رفته بود از مرحوم فرخی میپرسد که اگر در یزد فرمایشی دارید انجام دهم فرخی در جواب میگوید قلم را از جیب در بیاور و یادداشت کن تا بگویم و رباعی ذیل را بالبداهه گفت:

(۳۷۶)

افلاک همی گرید و میریزد اشک	ای آنکه ز جود تست دریا در رشک
شرمنده احسان توام یعنی کشک	اولاد بنی آدم و با این همه جود

آقای گلشن پس از نوشتن رباعی بدون توجه بمقصود فرخی گاه میکند فرخی جواب میدهد منظور اهانت نبود بلکه منظور فرستادن کشک یزدی میباشد که در تهران مطلوب و کم یاب است و بمناسبت شعر لفظ کشک گفته شده که کشک یزدی بفرستی.

پایان رباعیات

اخيراً غزل و رباعی ذیل که تا کنون چاپ نشده بدست آمد . این غزل و رباعی را فرخی همان روزی سروده بود که بوسیلهٔ مأمورین شهربانی توقیف میشود ولی هنگامیکه سرهنگ سهیلی وارد منزل میشود فرخی کاغذی مچاله کرده محرمانه در دست آقای عسکر صاحبجمع (نماینده سابق قزوین و مستشار فعلی دیوان کشور) میگذارد پس از دستگیر شدن فرخی آقای صاحبجمع کاغذ را باز میکند و يك غزل و يك رباعی که فرخی برای شماره فردای روزنامه سروده بود ملاحظه میکند .

غزل

روزگار است که در دشت جنون خانهٔ ماست عهد مجنون شد و دور دل دیوانهٔ ماست
پیش زور و زر غالب همه تسلیم شدند آنکه تسلیم نشد همت مردانهٔ ماست
شانه‌ای نیست که از بار تملق خم نیست راست گرهست از این بار گران شانهٔ ماست
راه امن است و لیک از اثر نا امنی روز و شب تحت نظر خانهٔ ویرانهٔ ماست
امتحان داد به هنگام عمل لیدر حزب که بعنوان خودی محرم بیگانهٔ ماست

رباعی

هر خویش چو نقش در و دیوار نشد از نقشهٔ بیگانه خبردار نشد
يك عمر بر این ملت خواب آلوده فریاد و فغان زدیم بیدار نشد